

## « جمال طبیعت در شاهنامه فردوسی »



در کتابی عظیم چون شاهنامه فردوسی که فضای رویدادهای آن حد و مرزی نمی شناسد، طبیعت هزاران جلوه و جمال بخود می گیرد ولی هرگز فراموش نمیشود زیرا يك لحظه از حوادث نيك و بد جدا نیست. زمین و آسمان، کوهها و رودها و دریاها گاهی راهگشای سلحشوران دلاورند و زمانی دشمنانی آشتی ناپذیر، اما همه جا دیده میشوند و فردوسی صحنه پرداز تصویر آفرین در کمترین و داستانی است که چهره های گوناگون طبیعت را نيك ننماید و تغییر رنگهای طبیعت را از یاد ببرد. بدین ترتیب خون طبیعت به شاهنامه جان زندگی و تحرك میبخشد و انسان در جوار حماسه آفرینی ها به مشاهده تصویر هائی دل انگیز از طبیعت می پردازد. دلیل این امر تماس بسیار نزدیک فردوسی است با اشیاء و طبیعت و مظاهر

آن که اگر چه ماهیت این تماس با نحوه احساس منوچهری و حافظ در این زمینه متفاوت است اما در اصل القاء و ترسیم با آنها شریک است؛ زیرا اصولاً نگرش فردوسی به طبیعت اغلب همراه با حرکت دلاوران و پهلوانان است. انسان در هر جای شاهنامه کوههای تیره و تاریک را که در غباری پیروزه گون فرو رفته اند می بیند و در بیابانهای نبرد موج خون را که چون شنگرف و لعل و مرجان و بسد است مشاهده می کند و از آنجا که روح حماسی بر همه چیز حکومت می کند، کوهها چون دیوارهای سنگی عظیم که بگردون سر کشیده اند و از چون و چند برترند و سر بر ستاره می ساینند، جلوه گر میشوند و نوعی معارضه طبیعت را با قهرمانان می نمایند:

چو فرسنگ صدگرد بر گرد کوه      ز بسالای او چشم گردد ستوه

بدین گونه تا سوی کوهی رسید      ز دیدار دیده سرش نسا پدید

بدین ترتیب تعدد و تنوع حوادث و اشخاص در شاهنامه سبب تغییر رنگ طبیعت در لحظات حرکت سپاه و اسبها و کشتارها و ایجاد جویهای خون در هنگامه نبرد میشود و فردوسی برای ترسیم این صحنه ها دنیائی از رنگها را بسا دقت و ذکاوت فراوان ارائه می کند که همگی آنها از نهایت هماهنگی بسا میدانهای نبرد برخوردارند و برای القاء هر چه بیشتر تصاویر رزمی آنگیرها و جویهای خون در جا بجای نبرد گاهها جاری است و با حرکت سپاهیان زمین برنگ آبنوس، چهره ها بمانند سند روس و از تنوع درفشها هوا چون چشم خروس و پر کرکس و تذرو یا بازار چین میشود و این جلوه بازیگرانه اشیاء برای انعکاس رنگها طبعاً طبیعت شعر فردوسی را زنده و ملموس و شناخت آنرا بسیار ممکن و دست یافتنی می سازد. زیرا فردوسی لااقل از هفتاد دسته از اشیاء و رنگها برای نمودن حالات مختلف طبیعت در شب و روز و لحظات خاص قرار گرفتن پدیده ای در زمان سود می جوید؛ اما شدت تأثیر و انعکاس این رنگهای ویژه بیشتر مدیون شناخت شاعر از خود طبیعت است و آگاهی عمیقی که از نحوه برداشت و شناخت مردم از آن دارد.

صرف نظر از استفاده از عامل رنگ در ارائه چهره واقعی طبیعت شاعر با

قرار دادن اشیاء در کنار هم به خلق تصاویری شگفت‌انگیز از پدیده های طبیعی می‌پردازد. برای مثال ابرهائی که چون آهن سیاه و یا مرجان خونین هستند و سنانهایی که به ابر می‌رسند و نیزه‌هائی که از آنها می‌گذرند و کمانهائی که چون ابر بهاران هستند با امکانات تشبیهی و استعاری خود بخوبی القاء‌کننده قدرت سلاح‌ها هستند و همگی با امکانات کلمات مأخوذ از طبیعت نقش خود را ایفا کرده‌اند. همچنین در تصاویری چون باران که بخورشید می‌رسد (۲۱۸/۳) (۱) جیحونهای خون (۱۴۷/۲) و نیل خون (۵۲/۵) که تا چند میل ادامه می‌یابد (۲۶۹/۴) و جهان را آغشته می‌سازد (۱۰۹/۴) مبالغه‌هائی وجود دارد که مبین نحوه ارتباط ذهن شاعر با مظاهر طبیعت برای نمایاندن شدت خونریزیهاست. نظیر همین امر است توصیفات که از گرد و خاک در این کتاب عظیم می‌یابیم زیرا در اینمورد شاعر گرد و خاک را به سیاهی آبنوس (۳۷/۴) توصیف می‌کند که خورشید را بنفش می‌سازد (۶۸/۴) و چشمه آفتاب را تیره می‌کند (۱۲۵/۴)، چون ابر بهمن سیاه است (۷۷/۴) و خورشید را در پرده می‌کشد (۱۳۳/۴) و رخ‌ماه و خورشید را گرد آلود کرده (۲۲/۲) زمین را در چادری از آبنوس (۲۹۳/۵) فرو می‌برد. در نتیجه گرد و غبار، هوا نیلگون (۱۰۲/۵) و شبگون (۹۸/۶) و لاژورد (۲۴۸/۴) می‌شود و گرد بر چرخ (۵۱/۶) و ابر (۱۹۴/۴) می‌رسد و شدت غبارها بحدی است که بوسه بر آسمان می‌زند (۲۰۴/۵) و گیتی را به شبی بیمه‌مبدل می‌سازد (۱۷۸/۳). بدین ترتیب در شاهنامه همه جا علاوه بر آنکه طبیعت مستقیماً مورد تصویر و توصیف قرار می‌گیرد و مناظری بسیار از شب و روز و طلوع خورشید و غروب آن به‌مراه تصویر کوهها و رودها و زمین و آسمان و ستارگان و فصول مشاهده میشود این عناصر خود تصویرگر بسیاری از امور دیگر میشوند که ما در زیر به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- شماره داخل کمانک شماره صفحه و جلد شاهنامه چاپ مسکوست و آنجا که علامت اختصاری «م» پس از شماره جلد ذکر میشود اشاره به صفحه و جلد شاهنامه چاپ دولست

زمین در تصاویر شاهنامه جلوه‌های مختلف بخود می‌گیرد که همگی نمایانگر احساسات متفاوت فردوسی است در لحظات نیک و بد و زشت و زیبای عمر وی و زمین. و این امر مخصوصاً از تشبیهاتی که فردوسی برای زمین دارد بخوبی آشکار است زیرا زمین در تعبیرات فردوسی چون آبنوس (۴۲/۱) باغ (۱۰۰/۲) باغ‌ارم (م/۶/۹۲) باغ بهشت و بهار (۱۹۳/۴) بهشت (م/۶/۱۰۹) پرتندرو (م/۶/۱۷۶) پرچرخ (۳۹۲/۷) پرزاغ (۷۰/۷) چشم خروس (۱۷۴/۴) پرنند رومی (۱۷۸/۴) پرنیان (۹۹/۲) و ثریا (م/۷/۷۰) است که در تمام این تصاویر و تصویرهایی چون گلشن (۱۱۳/۱) گل شنبلید (۲۰۰/۴) و سنبلستان (۳۵۴/۵) جلوه بزم و نشاط بارنگهای متنوع طبیعت خرم بخوبی مشهود است. اما چون هنگامه نبرد برپا میشود و سپاهیان براه می‌افتند زمین یکباره رنگ خون و مرگ بخود می‌گیرد و فردوسی با انتخاب کلماتی حساب شده موقعیت زمین را در شدت جنگ و خونریزی‌های بی‌امان بدین ترتیب مینماید که زمین چون دریای جوشنده (۱۴۰/۱) دریای چین (۲۰۳/۱) دریای آب (۳۲۶/۵) دریای خون (۳۹۲/۶) دریای قیر (۱۷۲/۴) دریای نیل (۲۵/۴) رود جیحون (۱۲۱/۱) می‌شود که زمانی سیاه و قیرگون است (۲۴۲/۴) و چون شب (۱۶۸/۴) وزمانی چون قار (م/۶/۲۱۷) و کام‌هژبر (۲۶۴/۴) حاشیه) و مشک (۲۸۲/۴). اما زمین خون‌گرفته رنگهایی دیگر نظیر اعل (۳۴۶/۷) میستان (۸۶/۱) و تصویری چون غلغلستان (۳۳۷/۶) نیز دارد.

بدین ترتیب بنظر فردوسی زمین صرفاً به قشر سطحی و محسوس کره خاک اطلاق می‌گردد و جهان همان زمین است توأم با احوالی خاص که بر زندگی انسان مؤثر است بدین معنی که زمین حالتی صوری دارد و بی‌احساس ولی جهان در مفهوم وسیع‌تر در عین آنکه جلوه‌های زمین را دارد موجد غمها و شادیهای باطنی انسان نیز هست چه فردوسی در توصیفات خود از زیباییها و زشتی‌های ظاهری و ملموس زمین بعنوان کره‌ای رنگارنگ یاد می‌کند که هیچ تأثیر و تأثیری معنوی و باخاطی نیست؛ گوئی زمین بوم نقاشی است که فقط جای انعکاس رنگهای تلفیقی محسوس است :

چو بر زد سر از کوه رخشان چراغ

زمین شد بگردار زرین جناغ

(۱۶۱/۶/۴)

به دیبا زمین کرده طاووس رنگ

ز دینار و دیبا چو پشت پلنگ

(۲۱/۵)

بهر گوشه‌ای چشمه و گلستان

زمین سنبل و شاخ بلبلستان

(۳۵۴/۵)

اما جهان اگر چه در برخی از توصیفات و ترسیمات فردوسی متمایز از زمین

وصف نمیشود و با آن اوصاف مشترك فراوان دارد و چون پر زاغ (۵۵/۵) پرند

رومی (۱۵۷/۵) چادر قیر (۳۸۹/۶) دریای آب (۲۲۷/۶) باغ ارم (۲۶/۱) باغ بهار

(۱۹۸/۱) بهشت (۳۲۴/۵) و بهشت دلاویز (۳۵۴/۵) ترسیم میشود، اما در کار

جهان تأملی باید کرد زیرا در بیشتر تصاویر و اسنادهای مربوط به جهان فردوسی

عواطف و اندیشه‌های لطیف را توأم با رضایت و ناخوشنودی خویش از وقایع

عالم هستی باز می‌نماید و بنظر او جهان مجموعه نظامات و قوانین حاکم بر عالم

هستی است :

ز فرش جهان شد چو باغ بهار

هوا پر ز ابر و زمین پر نگار

(۲۶/۱)

جهان دید برسان باغ بهار

درودشت و کوه و زمین پر نگار

(۲۹۱/۵)

تو از وی بجز شادمانی مجوی

بباغ جهان برگ انده مبوی

(۱۶۸/۳)

جهان چون بهشتی شد آراسته

پسر از داد و آگنده از خواسته

(۱۲۶/۲)

گذرجوی و چندین جهانرا مجوی

گلش زهر دارد به خیره مبوی

(۱۲۲/۶/م)

که آشوب بنشانسد از روزگار

جهان مرغزاری است بی شهریار

(۲۸۶/۷)

کار آشفته جهان بنظر فردوسی آنرا به پیشه‌ای مبدل ساخته است (۲۸۶/۷)

چون روی زنگی سیاه (۸۶/۲) و چون شب لائورد و تیره (۲۵/۱) و قیرگون. اما

در ترسیم بی اعتباری و بی ارزشی آن، فردوسی جهانرا فسانه و باد می‌شناسد

(۲۱۶/۶) و نهنگی دلاور (۱۹۸/۷/م) که گاهی خود را چون عروسان جوان

می‌آراید (۴۵/۲) ولی در واقع سرائی سپنجی است (۱۹۲/۳) که بهیچ کس دل

نمی‌بندد و این دید بدبینانه شاعر از جهان که حاصل تجربه‌های دردآمیز عمر اوست

باعث میشود که وی به تلخی از جهان یساکند و آنرا سرای پرجفا (۱۷۸/۷/م)

سرای فریب (۲۵۴/۴) سرای فسوس (۳۰/۴) سرای کهن (۷۶/۳) سرای گزند

(۴۱۶/۵) گیهان ناپاک رای (۱۳۶/۲) خارستان (۲۱/۱) بخواند. در این میان لفظ

گیتی به معنی جهان نزدیک‌تر است تا زمین (رک به ۲۱۶/۶ و ۱۸۸/۶/م) و لفظ دنیا

نیز درست در معنی جهان بکار میرود.

هوا نیز در کلام فردوسی گاهی تعبیری است از آسمان و درست نقطه‌مقابل

زمین و به آبنوس (۱۷۷/۱) ، پرند بنفش و پرنیان (م/۶/۲۶۲) ، پشت پلنگ (۳۲۴/۵) می ماند و همچون زمین در نتیجه نبرد های زمینیان تغییر رنگ می دهد و تأثر می پذیرد و جوشن پوش (۵/۲۵۶) و دام اهریمن (۳/۲۳۴) است و از شدت تیر:

هوادم کمرگس شد از پر تیر

زمین شد ز خون سران آ بگیر

۵۸/۶/م

و از کثرت مغفرها :

زمغفر هواگشت چون سندروس

زمین سر بسر تیره چون آبنوس

۱۳۰/۲

علاوه بر اینها در تشبیهات و استعارات دیگر، هوا چون قیر (۱/۱۵۴) لاژورد

(۲/۲۴۲) لعل (م/۶/۱۰۷) نیل (۵/۹۱) است که بطرزی اعجاب انگیز ترسیم

میشود :

سنانهای الماس در تیره گرد

پوشگاه علوم انسانی توگفتی ستاره است بر لاژورد

۲۲۵/۷/م

بهمراه این رنگها هواگاهی بارایحه دل انگیز مشک (۷/۱۹۲) و عنبر

(۲/۱۵۱) آمیخته است. امامهمترین تعبیری که فردوسی از آسمان می کند چرخ است

(۲/۱۵۳)، با ترکیباتی چون چرخ برین و بلند (۳/۸۲) چرخ پیر (۷/۱۳۵) چرخ

پیروزه (۴/۲۵۸) چرخ تیر (۷/۲۶۱) چرخ چهارم (۲/۱۶۲) چرخ روان (۳/۱۲۷)

چرخ ساج (۵/۳۱۳) گنبد چرخ (۴/۱۶۷) چرخ سپهر (۴/۲۶۱) چرخ فلك (۴/۱۴۶)

چرخ کبود (۱/۷۵) چرخ گردان (۲/۸۸) چرخ گردنده (۳/۱۰) چرخ مست (۴/۶۴)

چرخ ناپایدار (۷/۲۰۷) چرخ برشده ناپایدار (م/۶/۱۳۲) که در تمام این تصاویر

علاوه بر آنکه تبدیل و تحول احوال انسانی را در نتیجه تغییرات بی‌امان آسمانی نیک می‌نماید، قضاوت خوب‌تر را نیز در برابر این پیرچیره دست آسمان در انتخاب رنگها و صفات چرخ بخوبی نشان می‌دهد. آسمان در جلوه‌هایی دیگر چادری لاژورد است که خورشید در آن چون جام یاقوت زرد می‌درخشد (م/۶/۱۶۱) و با کسی سرسازگاری ندارد.

لفظ گگردون نیز درست در معنای چرخ و با همان برداشتهای معنوی در شاهنامه بکار می‌رود و در صورتهائی چون گگردون پیر (م/۶/۷۹) گگردون گردان (۲/۱۸۹ حاشیه) و گگردون گردنده (۳/۱۹۴) دیده می‌شود.

گنبد (۲/۲۳۹) نیز تصویری دیگر از آسمان است که بصورتهای گنبد تیزرو (۱/۴۳) گنبد تیزگرد (۴/۳۱۰) گنبد چرخ (۴/۱۶۷) گنبد چنبری (۱/۱۰۰) گنبد دیرساز (م/۶/۱۸۴) گنبد کوزپشت (۵/۵۷) گنبد لاژورد (۴/۱۷۶) و گنبد هوروماه (۷/۴۵۷) ارائه می‌شود و در همه این تعبیرات فلسفه قدمت آسمان و جهان آفرینش توأم با فراز و نشیبهای ایام بخوبی تصویر می‌گردد. از آسمان در شاهنامه با مترادفاتی دیگر نیز یاد می‌شود چون سپهر (۳/۱۲۱) سپهر آبنوس (۴/۲۰۳) سپهر بلند (۳/۱۰) سپهر برکشیده (۷/۱۸۰) سپهر پیرگشته (۴/۱۹۳) سپهر تیزگردان (۷/۱۸۰) سپهر روان (۳/۹۵) سپهر کهن (م/۶/۲۹۱) سپهر گردان (۴/۳۰۲).

اما گلایه شاعر از رویدادهائی که بنظروى بنیانی آسمانی دارند گاهی آسمان را در نظر وی به اژدهائی تیز چنگ مانند می‌سازد که کمر به آزار جهانیان بسته است:

از این بر شده تیز چنگ اژدها

بمردی و دانش نباید رها

۲۲۰/۶

در مواردی دیگر از آسمان تصاویری ارائه می‌شود که از بار عاطفی و قضاوتهای تند ذهن آدمی تهی است و فقط نمودار وضع ظاهری آسمان میباشد و



از این قبیل تعبیرات است: بالای تند خورشید (۳۲/۴) جای هور (۱۸۴/۲) دهر گردنده (۴۳/۳) سرای بلند (۲۸۴/۷) هفت چرخ بلند (۸۳/۶/م) هفت گرد بر- افراخته (۲۱۵/۷/م) گوی تیره (۲۶۱/۷). نکته قابل توجه در نگرش شاعر از زمین و آسمان آن است که در هیچیک از تصاویر شاهنامه فضای هنری ارائه شده تصنعی نیست و واجد هماهنگی حیرت انگیزی است که باعث میشود تا وقایعی که در زمان و مکان خاصی می‌گذرد چنان با رنگها و صداها و آرایشهای طبیعی صحنه‌ها بیامیزد که خواننده بطرزی همه جانبه در جریان حوادث قرارگیرد و در این لحظات زمین و آسمان و گرد و خاک و عوامل دیگر جزئی از حالت و طرح کلی طبیعت در لحظات پیکار و ستیزه است و بعبارت دیگر توجه به تأثیر طبیعت جزء لاینفک از صحنه‌های نبرد است و بهمین جهت متعلقات زمین و آسمان نیز بنوبه خود مورد علاقه شاعرند و در این میان خورشید که در طول حوادث تلخ و شیرین شاهنامه بارها طلوع و غروب می‌کند و دمیدن آن راهگشای روزهای پر حادثه است بیشتر مورد پسند طبع فردوسی است. فردوسی خورشید را به تاج آسمان (۳۰۵/۶/م) تاج خورشید و ماه (۳/۶/م) توده شنبلیله (۹۱/۶/م) جام زرد (۴۴۴/۷) ثریا (۲۸۴/۵) چراغ (۲۳/۴) چراغ زرین (۱۹۹/۳) چشمه (۲۳۲/۷) خنجر تابناک (۲۵۸/۴) دیبه زرد رنگ (۲۰۹/۷/م) سپهر رخشان (۲۹۵/۶/م) سپر زرین (۵۱/۶) سنان رخشان (۲۲۱/۶) شمع آسمان (۲۵/۱) شمع گیتی فروز (۲۲۵/۶/م) کشتی زرد (۳۱۳/۶/م) گوهر دلفروز (۷۷/۱) مطرف زرد فام (۳۶/۷) یاقوت زرد (۴۷/۱) کوه یاقوت زرد (۲۸۳/۶/م) شبیه می‌داند که بارها در شدت حوادث قهرمانانه دستخوش تیرگی می‌گردد و تغییر رنگ میدهد و بنظر فردوسی بسیاری از چیزها بدان همانند است چون آتش (۳۳۱/۷) باغ (۹۲/۶/م) پیکر و تیغ (۱۰۱/۵) جان (۱۹/۲) درفش (۶۵/۱) دست (۱۶۷/۶) دیو (۳۰۲/۴) رو (۶۹/۱) زن (۱۹۱/۱) زمین (۳۵/۷/م) سپاه (۵۵/۴) سنان (۲۱۳/۶) عهد (۴۴۱/۷) گرز (۶۶/۱) مجلس (۱۹۸/۲) مرد (۱۵۸/۱) که وجه مشترك همه آنها درخشندگی و

زیبائی است. اما اوصافی که فردوسی برای خورشید بازمی گوید نیز نمایانگر شدت  
علاقه او به این توده نور است. علاوه بر این مردان در شاهنامه اغلب با صفاتی  
از خورشید ستوده میشوند و همانند خورشید بر گاه (۲۹/۱۱) خورشید بلند (۹۹/۱)  
خورشید پیکر (۱۸۲/۵) خورشید تابان (۱۹۱/۲) خورشید تابنده (۵۷/۱) خورشید  
چهر (۲۳۶/۵) خورشید روشن روان (۲۲۰/۴) خورشید روی (۲۳۷/۷/م) خورشید  
رخشنده (۲۳۳/۱) هستند و خورشید فر (۱۵/۲)، خورشید فش (۴۹/۲) و خورشید  
گون (۹۵/۶) می باشند. آفتاب نیز در تعبیراتی دیگر کنایه از خورشید است.

در دایره تصاویر مجرد شاهنامه از مطلق ستاره برای تشبیه خیمه وزن و مرد  
و سلاح استفاده میشود و از ستارگانی که قندیلهای آسمانند (۲۲۲/۷) چون پروین  
(۱۶۱/۱) ثریا (۲۸۴/۵) شباهنگ (۲۲۸/۳) مشتری (۱۸۳/۱) ناهید (۲۲۳/۷) برای  
ندون درخشندگی و اوج و عظمت آنها استفاده میشود و ماه که همه جا برای تصویرگری  
زیبائیها بطور اعم بکار می رود جلوه گریش از ۱۵ طبقه از موجودات است چون  
مرد و زن و درفش و رو... و حوزه استعمال و صفی آن نیز کمتر از خورشید  
نیست و بکرات در شاهنامه به ترکیباتی از این قبیل برخورد می کنیم که برای ترسیم  
مردان بکار رفته است:

افسر ماه (۳۹۳/۶)، ماه تابان (۱۱۱/۶)، ماه تابنده (۵۸/۲)، ماه چهر  
(۳۵۹/۷)، ماه خوبچهر (۲۸۰/۶/م) ماه دیدار (۱۹/۵) ماهرو (۱۱۳/۳ حاشیه)  
ماه کابلستان (۲۴/۶)، ماه گرد (۱۰۶/۶)، ماه گیتی فروز (۲۰۲/۱)، ماه مهمان  
پرست (۱۷۰/۶/م)، ماه نو (۲۲۰/۱). زنان نیز تصاویر و اوصافی دلپذیر از ماه  
برای خوددارند چون ماه با فرهی (۱۷۳/۱) ماه تابنده و سرفراز (۱۷۴/۱) ماه کابلستان  
(۱۶۴/۱)، ماه هنرمند (۱۰۸/۱)، ماهرو (۲۳۷/۱)، ماه چهر (۱۶۶/۱) ماه دیدار  
(۱۶۶/۱) ماه رخ (۱۰۸/۱)، ماه نو (۸۹/۱)، ماه پژمرده (۶۹/۱) که برخی از این  
تصاویر همچنانکه در مثالهای بالا مشهود است بین زنان و مردان مشترك است.  
صرف نظر از موارد فوق الذکر ماه در شاهنامه بعنوان زیبایی مطلق برای درخشندگی

و نورافشانی نیر و درفش و تخت و ترك و خط و زمین بکار میرود و خود ماه گاهی چون سپر سیمین است (۴۳۹/۷) و زمانی چون چراغ (۱۸/۱) و گاهی آسمان را می آگند :

همی رفت منزل به منزل سپاه

زمین پر سپاه آسمان پر ز ماه

(۳۶۲/۶)

و در موارد دیگر فردوسی آنرا کلاه زرین کوه می داند:

بمان تا بیاساید امشب سپاه

چو بر سر نهد کوه زرین کلاه

(۲۶۳/۵)

گذشته از زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان ، عوامل دیگر طبیعت چون کوهها و رودها و دریاها همه جای شاهنامه را انباشته اند. کوهها در شاهنامه علاوه بر افاده معنی موضوع له در برخی از صحنه پردازیهای طبیعی برای نمودن و تصویرگری توده کشتگان ، جبهه های عظیم چون اسب و دیسو و سیمرخ و کرگدن و گراز و مردان دلاور، بکار میروند و در این ترسیمات خورشید کوه باقوت است (۳۸۳/۶/م) و جهان از کثرت سلحشوران سلاح پوشیده کوه آهن (۲۵۷/۵) و بروپهلوی انسان ، کوه سیمین (۱۴۱/۱) و سیمرخ، کوه پرنده (۱۸۰/۶) میباشد. واژه کوه اگر چه بسیار کم برای نمودن انهدام زنان بکار میرود بکرات برای جلوه گر ساختن عظمت و ابهت مردان بکار گرفته میشود و مردان دلاور چون کوه آهنین (۱۲۵/۵)، کوه زرین درخشنده (۱۹۹/۱)، کوه بیستون (۲۸۷/۶)، کوه بر پشت زین (۹۹/۶) کوه بزرگ (۵۲/۴) کوه بلند (۲۵۶/۴) هستند و به کوه جنگی (۳۰۶/۶) کوه خارا (۲۵۲/۵) کوه دمان (۵۲/۴) کوه در جوشن (۲۳۶/۵) کوه روان (۱۳۵/۵) کوه سیاه (۷۸/۵) می مانند .

اما مطلق سپاه نیز دارای تشبیهاتی از کوه است نظیر کوه جوشنده (۲۴۱/۱)

کوه روان (۲۸۴/۴) و کوه سیاه (۱۲۲/۴). گاهی این کلمه برای نمودن عظمت اسبان بکار گرفته میشود و در جای شاهنامه اسبانی را می‌یابیم همانند کوه بلند (۲۵۲/۴) کوه البرز (۱۲۷/۴) کوه پیکر (۲۷۶/۶) کوه بیستون (۲۰۰/۴) کوه کارزاری (۳۷۹/۶) کوه گنگ (۲۷۲/۶) يك لخت کوه (۲۱۲/۴) و زمانی این عنصر با عظمت طبیعت برای جلوه‌گر ساختن قدرت سلاحها بکار برده میشود و در این موارد سنانهای کوه کن (۱۹۵/۲) و گرزهای کوه آسا را مشاهده می‌کنیم.

اما از ابر در شاهنامه تصاویری وجود دارد که مبین رنگهای مختلف آن، عظمت و انبوهی ابر و لزومی است که باریدن آن برای آدمیان دارد بدین ترتیب ابر چون آهن ، سیاه (۲۹۴/۶) و چون چادر تیره (۴۴۰/۷) است و گاهی نیز:

ندانم که عاشق گل آمد گر ابر

چو از ابر بینم خروش هژبر

(۲۱۶/۶)

و دارای اوصافی است چون ابر تار (۱۸۷/۶) ابر با آفرین (۴۸/۶/م) و در تشبیهات و استعارات برای نمایش تیر (۲۰۱/۶) تیغ (۵۱/۲) سنان، (۳۸/۷) شمشیر (۱۵۱/۲) کمان (۹۷/۵) انسان (۱۰۱/۲) بخشندگی دستها، (۲۶/۱) و گریستن (۴۳/۳) بکار میرود و علاوه بر اینها وقتی ابر با اوصاف خاص برای بیان مردها بکار میرود از انگیزش عاطفی فراوان برخوردار است زیرا مردان چون ابر بخشنده (۲۳۶/۵) ابر بلا (۶۴/۲) ابر بهار (۳۱۰/۴) ابر در بار (۴۱۵/۷) ابر سیاه (۲۹۳/۵) ابر یله (۱۳۲/۵) هستند. در شاهنامه اشکهایی را می‌یابیم که از ابر بهاران چشمها می‌بارند (۴۳/۳) و ابر تیرهایی (۲۰۱/۶) که بر آسمان نبرد گاهها می‌نشینند و سنانهایی که از ابر می‌گذرند (۲۴۳/۵) :

پس پشت او را نگه داشتند

همی نیزه از ابر بگذاشتند

(۲۴۳/۵)

باران نیز که از لوازم ابر است در شاهنامه چون در (۴۸/۶/م) و مشک  
(۴۱۳/۵) و می (۱۵۱/۲) است و زمانی :

یکی رعد و باران با برق و جوش  
زمین پر ز آب آسمان پر خروش

(۳۶۲/۶)

باران تیر (۷۲/۵) و باران الماس (۲۵۱/۴) در همه جا می بارد و در جنگهای  
شاهنامه از تیرها، باران تگرگ بهاران براه می افتد :

بر او تیر باران کند چون تگرگ

بسر برش دوزد ز پولاد تگرگ

(۱۲۱/۵)

همی تیر بارید همچون تگرگ

بر آن اسپر کرگ و بر ترک و ترک

(۱۹۹/۵)

و گرز باران چون تگرگ نیز از همین مقوله است :

همی گرز بارید همچون تگرگ

ابر جوشن و تیر و بر خود و ترک

(۷۹/۵)

همی گرز بارید همچون تگرگ

زمین پر ز ترک و هوا پر ز مرگ

(۲۰۸/۶)

و گاهی از ستم بیدادگران باران آتش فرو می بیزد :

به بیداد خون سیاوش بر یخت

برین مرز باران آتش به بیخت

(۱۵/۴)

و گاهی ابر شمشیر بار است :

## يك امروز بنگر بسدين رزمگاه

كه شمشير بارد ز ابر سياه

۲۰۲/۴

و چون ابرها باران خون و اشك مي بارند، رودها و چشمه ها در شاهنامه عظيم فردوسي  
براه مي افتند كه باد آور معر كه هاي خونين هستند زيرا جويهاي خون (۱۸۸/۳) آسيا  
را مي گردانند (۱۱۶/۶) و

همي به گند نام سردی ز ما

بسه تيغ او براند ز خون آسيا

(۳۰۸/۴)

و جيحون خون دشمنان، بيابانها، را مي آگند :

زمين كوه تا كوه پر خون كنيم

ز دشمن بيابان چو جيحون كنيم

(۱۴۷/۲)

و نيل خون به دست پهلوانان براه مي افتد :

سواری كه باشد به نيروی پيل

ز خون راند اندر زمين جوی نیل

(۲۲۷/۶)

و رودهائي را در حاشيه نبرد گاهها مي بينيم كه از شدت خونريزي دلاوران چون  
ميستان شده اند .

ز خون رودگفتي ميستان شده است

ز نيزه هوا چون نيستان شده است

و آب آنها برنگك «وشي» است :

ز پروازش آورد گردان فرود

چكان خون و وشي شده آب رود

(۱۶۴/۱)

و جویبارهای اشك پایان بخش بسیاری از حوادث است :  
کشیدش دوان تا بدان چاهسار

دو دیده پراز خون و رخ جویبار

(۳۳/۵)

و دریا‌های بیکرانه چون عاج (۳۸۰/۷) و زنگارگون (۱۴۵/۷) نیز برای نمودن نیابانهای  
خون گرفته (۱۳۵/۴) و دشتهای پر آب (۲۰۷/۲) و جام می بکار میروند :  
بیک هفته ز ایران کاووس کسی

همی موج برخاست از جام می

(۳۶۳/۵)

و اگر چه در شاهنامه وصف و تصویر دریاها کم است ولی از دریا‌های خون  
دریای یاقوت زرد ، دریای قار ، دریای قیر ، دریای نیل ، دریای چین فراوان یاد  
می‌شود و در دریای عظیم شاهنامه امواج خرد و کلان بسیاری است که بهر نگرنده‌ای  
با جلوه و جمالی خاص رخ مینماید و آنچه در این مقاله ذکر شد مختصری از جلوه  
طبیعت در شاهنامه بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی